

دو فصلنامه پژوهشنامه حقوق خصوصی عدالت

سال چهارم، شماره ۸، پائیز و زمستان ۱۳۹۶

تجدیدنظرخواهی فوق‌العاده از آراء مدنی

(بررسی سیر قانون‌گذاری پس از انقلاب با نگرش بر فقه)

فرهاد مرادی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۴/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۰۲

چکیده

در حقوق اسلام هدف از دادرسی، تامین عدالت و نهایتاً فصل خصومت است. قاضی باید واجد صلاحیت تصدی قضا بوده و رای او با واقع منطبق باشد. اگر پس از صدور رای، فقدان صلاحیت قاضی و یا اشتباه یا تقصیر او در تشخیص موضوع یا حکم یا تطبیق حکم با موضوع کشف شود، این رای قابل نقض است. دادرسان معصوم نیستند و مانند سایر افراد در معرض جهل و تردید می‌باشند. برای اصحاب دعوا تضمیناتی ضرورت دارد که آنان را از سهو و خطای دادرسان یا بیدادگری آن‌ها محفوظ دارد. این تضمین با استفاده از حق درخواست رسیدگی مجدد دعوا حاصل می‌شود (احمد متین دفتری، ۱۳۹۴، ص ۵۹۳)؛ لیکن اعتراض به آراء نیز باید از نظم و نسق و محدودیتی برخوردار باشد که پس از طی فرآیند معقول به فرجام نهایی برسد و از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار گردد، نه این‌که با ابداع شیوه‌هایی مثل احتمال وجود خلاف شرعی در رای قطعی مقامات خاصی، اختیار نقض آراء قطعی پیدا کنند که موجب استیصال دادخواهان شود. بی‌شک طرق عادی و فوق‌العاده مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی که مقتبس از نظام‌های حقوقی مدرن است، حد استاندارد اعتراض به رای است که تامین‌کننده خواسته فقهاء عظام در باب مبانی اعتراض به رای "حاکم" می‌باشد.

واژگان کلیدی: اعتراض به رای، جهات اعتراض، خلاف شرع بین، رای قطعی، اعاده

دادرسی مدنی

مقدمه

مقررات آیین دادرسی مدنی در مقام شکل رسیدگی به دعوا و بررسی ادله اصحاب دعوا، تضمین کننده احراز واقع و فصل خصومت است. در این مقررات، اصولی چون تناظر دادرسی، بی طرفی دادرس، قاعده فراغ دادرسی، نسبی بودن آثار احکام، حاکمیت اعتبار امر قضاوت شده، جهت نیل به هدف احقاق حق و رسیدگی عادلانه و یکسان به کلیه دعاوی وضع گردیده. مطابق بند ۶ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی، اگر در خصوص دعوایی حکم قطعی صادر گردد، آثار رای قطعی صادره نسبت به طرفین و قائم مقام آن‌ها حاکمیت داشته و دعوای مجدد آن‌ها به همان سبب مسموع نیست.

در ماده ۸ قانون مزبور نیز پیش‌بینی گردیده هیچ مقام رسمی یا سازمان دولتی نمی‌تواند حکم دادگاه را تغییر دهد یا از اجراء آن جلوگیری کند؛ مگر دادگاه صادرکننده رای یا مرجع بالاتر، آن هم در مواردی که قانون معین نموده باشد. دادرس دادگاه نیز اختیار تغییر مفاد رای نداشته و در صورت سهو قلم می‌بایست رای اصلاحی صادر نماید. جامع مقررات مذکور، مبنای اطلاق وصف اعتبار امر قضاوت شده یا حاکمیت امر مختوم به حکم دادگاه است. فقهاء امامیه مطابق روایت مشهور "فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانما بحکم الله قد استخف و علینا ردّ و الرادّ علی الله و هو علی حدّ الشکر بالله" (شیخ کلینی، ۱۳۸۸ ه. ق، ج ۱، ص ۶۷-۶۸، ج ۷، ص ۴۱۲-۴۱۳ شیخ صدوق، ۱۴۰۴ ه. ق، ج ۳، ص ۸) حکم دادرس را به منزله حکم خدا دانسته و برای طرفین مخاصمه لازم‌الاتباع شمرده‌اند؛ به نحوی رد کردن آن را رد ائمه و خداوند و موجب شرک دانسته‌اند.

حفظ نظم عمومی مقنن را برانگیخته تا نتیجه حکم را در هر حال حقیقت مطلوب بدانند. اگر قبول کنیم که در اثر حکم قطعی، حقیقت به دست آمده است، دیگر تجدید دادرسی عملی بیهوده به نظر می‌رسد و امتناع از آن منطقی است (ناصر کاتوزیان، ۱۳۷۶، ص ۵۶). در نظام قضایی اسلام اصولاً حکم قاضی قطعی و لازم‌الاجراست و تجدید دادرسی و احیاناً نقض حکم اولیه، به نحو محدود و معدود پذیرفتنی است.

مطابق اصل چهارم قانون اساسی، مقررات حاکم بر قضاء باید با موازین اسلامی انطباق داشته باشد؛ حال این که قوانین راجع به وضع اختیاراتی برای مقامات خاص که موجب مداخله و نقض احکام قطعی شده با این مبانی منافات دارد. در این مقاله دیدگاه عمومی فقهی حاکم بر قطعیت حکم

قاضی و مصادیق قابل پذیرش اعتراض به رای از منظر فقهی - حقوقی در دو بخش مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

مبحث یکم - مبانی فقهی تجدیدنظرخواهی فوق‌العاده از آراء مدنی

بند یکم - اصل اعتراض ناپذیری احکام قضایی

الف - اعتبار حکم حاکم در فقه

فقهاء امامیه معتقدند امر قضاء وظیفه امام معصوم (ع) یا نایب ایشان است. در زمان غیبت نیز قضاوت فقیه یا قاضی واجد شرایط نافذ است. در باب لزوم وصف اجتهاد قاضی؛ اثباتاً یا نفیاً، میان فقهاء اجماع نیست.

گرچه از شرایط مورد تاکید فقهاء امامیه برای تصدی منصب قضاء، اجتهاد بوده (شهید اول، لمعه دمشقیه، ۱۳۷۶، ص ۱۷۴ - فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۳۰۱ - شیخ محمد حسن نجفی، ۱۹۸۱، ج ۴۰، ص ۹۴ - سید محسن طباطبایی حکیم، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۹۰ - سید ابوالقاسم موسوی خویی، ص ۶، کتاب القضاء شیخ مرتضی انصاری، ۱۲۸۱ ه. ق، ص ۳۰ - سید محمد رضا موسوی گلپایگانی، ۱۴۰۱ ه. ق، ج ۱، ص ۲۷)؛ لیکن برخی دیگر (میرزا محمد حسن آشتیانی، ۱۴۰۴ ه. ق، ص ۱۲ - میرزا حبیب الله رشتی، ۱۴۰۱ ه. ق، ص ۳۲) قضاوت غیر مجتهد (مقلد) را از باب ضرورت اضطرار و به حکم عقل در صورت عدم دسترسی به مجتهد جایز بلکه واجب شمرده‌اند.

امام خمینی نیز با توجه به پاسخ‌نامه مورخ ۱۳۶۴/۸/۲۸ به کمیسیون قضایی مجلس شورای اسلامی با قضاوت قضات غیر مجتهد (مادون) به لحاظ ضرورت امر، نظر موافق داشته‌اند.^۱

با در نظر داشتن این امر که در موقعیت کنونی اکثریت قضات حاکم در منصب قضاء، غیر مجتهد بوده و به حکم اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ و تبصره ذیل آن از قانون آیین دادرسی مدنی می‌بایست مطابق قانون رسیدگی و فصل خصومت نمایند و قطعیت و قابلیت اعتراض به این آراء نیز به‌نحو منصوص در این مقررات پیش‌بینی گردیده، لازم است حدود نفوذ و قطعیت حکم قاضی و

موجبات اعتراض به آن از منظر شرع و قانون بررسی و جهت دستیابی به شیوه‌ای واحد و منسجم در جهت حفظ اعتبار احکام محاکم گام برداشت.

ب- اصل قطعیت حکم

پس از رجوع مدعی به محکمه و طرح دعوا، حاکم دادگاه اعم از قاضی مجتهد جامع‌الشرایط یا قاضی ماذون با انجام تحقیقات و فحص در موضوع، مطابق منابع شرعی و قانونی حکم قضیه را صادر می‌کند. آیا از منظر شرع چنین حکمی قطعی و غیرقابل تغییر است یا امکان بازرسی به منظور کشف خطا احتمالی و تصحیح آن یا نقض و صدور رای جدید وجود دارد؟ اصولاً رویکرد فقهاء بر قطعیت حکم حاکم و حرمت نقض آن است. از حیث عقلی قضاوت برای حل و فصل و قطع نزاع براساس مبانی دادرسی و نیل به عدالت می‌باشد. در این رسیدگی احتمال خطا و اشتباه وجود دارد و اقتضاء داشته رای اولیه توسط قضات دیگر بازبینی و با کشف موارد خطا نسبت به نقض یا اصلاح آن اقدام گردد؛ اما این گروه با تمسک به روایت عمر بن حنظله حکم حاکم شرع را لازم‌الاتباع و عدم پذیرش آن را رد بر ائمه و خداوند و شرک دانسته و تجدیدنظرخواهی را جایز ندانسته.^۱

بند دوم- استثنائات پذیرش اعتراض نسبت به احکام قضایی

می‌توان گفت نظر کلی فقهاء بر نفوذ و قطعیت حکم قاضی می‌باشد، مع‌الوصف در صورتی که اعتراض محکوم‌علیه توأم با ادعای وجود اشتباه یا تقصیر قاضی در حکم صادره یا شهادت کذب یا فسق و عدم صلاحیت حاکم باشد؛ این درخواست مسموع و قابل رسیدگی بوده که در صورت پذیرش، رای قابل نقض است. البته برای تجدیدنظرخواهی جهات خاصی مقصود نیست، همین مقدار که عدم صحت حکم صادره یا ناعادلانه بودن آن یا فسق حاکم ثابت شود کفایت می‌کند؛ لذا می‌توان جهات اعتراض یا موجبات نقض رای را از دیدگاه فقهاء به چند دسته تقسیم نمود.

الف- فقدان شرایط پذیرش شهادت شهود

لو ظهر للحاکم سبق القادح فی الشهاده علی حکمه نقض (شهید اول، همان، ص ۱۸۸) بان ثبت کونهما صبیین او احدهما او فاسقین او غیر ذلک نقض لتبیین الخطا فیه- لو ثبت تزویر شهود نقض

۲- برای مطالعه و توجه به ایرادات روایت ر. ک به مقاله دکتر مهرپور.

الحکم و استعید المال. (شهید اول و ثانی، همان، صص به ترتیب ۱۹۳ و ۳۴ به همین مضمون کتاب القضاء گلپایگانی، ص ۲۰۳- ابن علامه، ۱۳۸۹ ه. ق، ج ۳، صص ۴۶۰-۴۱۹-۴۲۱ و ج ۴، صص ۴۳۷-۴۲۵-۴۲۸- صاحب جواهر، ۱۹۸۱ م، ج ۴۰، صص ۵۲۶-۵۴۸، ج ۴۱، صص ۲۳۳، ۲۴۱، ۶۹۷-۶۷۸- میرزا حبیب رشتی، ۱۴۰۱ ه. ق، ج ۱، صص ۱۲۵-۱۲۶-۳۷۰- علامه حلی (قواعد الاحکام)، ۱۴۱۳، ج ۳، صص ۴۳۳-۵۱۲-۵۱۵، (تذکره الفقهاء)، ج ۱، صص ۲۷۰-۳۱۱، ج ۲، صص ۵۷۲-۳۱۱-۵۱۰)

ب- غفلت قاضی یا عدم توجه به دلایل

اذا حکم الحاکم بحکم خالف فيه الكتاب او السنه المتواتره او الاجماع و بالجمله؛ خالف دلیلا قطعیا، وجب علیه و علی غیر ذلك الحاکم نقضه... (علامه حلی، ۱۴۱۹ ه. ق، قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۴۳۳). در این نظر به لزوم نقض رای مخالف دلیل قطعی توسط قاضی صادرکننده یا قاضی دیگر تاکید شده.

يجوز النقض فی مواضع ثلاثه؛ احدها ما لو علم الحاکم او غيره مخالفه حکم الحاکم الاول بحکم الهی الواقعی علما قطعیا فانه يجوز النقض حیثئذ حتى يتجدد المرافعه. ثانيها ما لو علما مخالفه الحکم بدلیل معتبر عند الكل، كالخبر الصحيح المعمول به الثابت فی الكتب المعتمره مع عدم المعارض. ثالثها ما لو ظهر خطأ الحاکم فی الاجتهاد قصورا او تقصيرا مثل الاستناد فی الحکم الی كتاب فيه ترك او خبر معارض اقوا مع ترك الفحص او... (میرزا حبیب الله رشتی، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۱۰۸)

شهید اول (۱۴۱۷ ه. ق، ج ۲، ص ۷۶) "ان ینقض الحکم اذا علم بطلانه... و يحصل ذلك بمخالفه نص الكتاب او المتواتر من السنه او الاجماع او خبر واحد صحيح... نقض حکم در صورتی جایز است که حکم صادره یا سنت یا خبر واحد صحيح یا مفهوم موافق یا قیاس منصوص العله مغایر باشد؛ اما در صورت وجود اخبار متعارض و رجحان برخی به دلیل این که خبر مستند حکم غیرمرجح است، نمی‌توان قائل به نقض حکم شد.

مرحوم گلپایگانی نیز به صراحت بیان داشته: متى يجوز النقض؟ ان كان الحکم الاول طبق الموازين الشرعيه فلا يجوز نقضه... و اما اذا كان الحاکم الاول مقصرا فی اجتهاده او قد حکم غافلا عن دليل معتبر فی المساله فاخطا علی اثر ذلك فی الحکم جاز نقض الثاني حکمه سواء كان عن

قطع او غیره (۱۴۰۱ ه. ق، ج ۱، ص ۱۷۱). سید عبدالکریم موسوی نیز با تفصیل اقسام خطاء قاضی به ۱- عدم رعایت موازین شرعی و قانون محاکمات، ۲- مخالفت حکم با دلیل قطعی یا ضروری فقه یا با واقع، ۳- غفلت نمودن قاضی از ادله معتبر، ۴- اشتباه در موضوعات و بیان عقاید برخی از فقهاء، به ذکر عقیده خویش پرداخته.

ج- عدم صلاحیت قاضی

به معنای عدم صلاحیت ذاتی، محلی یا نداشتن شرطهای لازم قضاوت دانسته‌اند. شخص قاضی یا از بدو امر فاقد ویژگی‌های لازم برای قضاوت است یا متعاقباً این شروط را از دست می‌دهد و حکم را در این مقطع صادر می‌کند. مثلاً از کار تعلیق شده یا ایراد رد دادرسی مطرح شده ولی او رای صادر کرده. درباره گماردن دو قاضی در یک منطقه با صلاحیت‌های خاص بیان شده "يجوز نصب قاضیین فی البلد الواحد لکل منهما جهة علی انفرادہ" قاضی نمی‌تواند خارج از محدوده صلاحیت خویش عمل کند. (شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱۳، ص ۳۵۵- محقق حلی، ۱۴۰۸ ه. ق، ج ۴، ۲۷۷)

صاحب عروه در این مقام می‌فرماید: "اذا ادعی المحکوم علیه علی المحکوم له بعد تمام المرافعه و الحکم عدم اهلیه الحاکم لعدم اجتهاده او فسقه او ادعی خطاء فی الحکم او تقصیره فی مقدماته او جوره فیه او فسق الشهود فمقتضی عموم قوله (ص): البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر... (۱۳۷۸ ه. ق، ج ۲، ص ۲۹)، یعنی ممکن است شخص محکوم برای اعتراض به رای جهات خاصی بیان نماید یا خیر، ممکن است صاحب بینه باشد یا خیر؛ بلکه به صرف اعتراض به حکم و مقتضاء قاعده "بینه" باید دعوای تجدیدنظرخواهی او را استماع نمود. (به همین مضمون جواهر الکلام، ج ۴۰، صص ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۶- علامه، تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۸۴- ابن علامه، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۳۲۰)

حضرت امام خمینی که نظریاتش در وضع پاره‌ای مقررات از جمله قانون مجازات اسلامی و رجوع فقهاء شورای نگهبان منبع بوده می‌فرمایند: "لو رفع متداعیان اختصاصها الی فقیه جامع الشرایط فنظر فی الواقعه و حکم علی موازین القضا لا يجوز لهما الرفع الی حاکم آخر و لیس للحاکم الثانی النظر فیه و نقضه يجوز النقض لو کان مخالفاً لضروری الفقه بحیث لو تنبه الاول یرجع بمجردہ"

لظهور غفله اما النقض فیما یکون نظریا اجتهادیا فلا یجوز. (امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۹۰، صص ۴۱۸ - ۴۱۹)

امام خمینی (ره) ضمن منع نمودن متداعیین از سر باز زدن از حکم فقیه جامع‌الشرایط، همانا تضاد مدلول رای با حکم ضروری فقه را از موجبات نقض آن دانسته که این اختلاف ممکن است ناشی از غفلت قاضی مربوطه باشد، به‌گونه‌ای که اگر او را آگاه نماییم از حکمش عدول می‌نماید و صرف اختلاف نظری از موجبات نقض نمی‌باشد. ماده ۲۸۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۶۱ و قوانین بعدی راجع به نقض حکم قاضی مقتبس از این فتوا می‌باشد.

فقیه‌های محترم شورای نگهبان نیز با قطعی دانستن حکم حاکم مطابق نامه ۱۳۶۲/۴/۵ در پاسخ به شورای عالی قضایی بیان نموده "تجدیدنظر در حکم حاکم شرع جز در مورد ادعای عدم صلاحیت قاضی از سوی احد متداعیین و در مواردی که حکم مخالف ضرورت فقه و یا غفلت قاضی از دلیل باشد جایز نیست". پیداست که این نظر عیناً همان فتوای امام خمینی (ره) است که با لحاظ اصل قطعیت احکام در حقوق اسلام موارد قابل تجدیدنظر را به‌طور استثنایی پذیرفته و این دیدگاه تحت عنوان مصادیق سه‌گانه نقض آراء در قوانین مختلف تکرار گردیده و بعدها به خلاف بین شرع، سپس خلاف شرع بین (ماده ۴۷۷) تبدیل شد. البته این مصادیق در کلام دیگر فقهاء متقدم و معاصر دیده می‌شود.

مبحث دوم - چگونگی اعمال تجدیدنظرخواهی فوق‌العاده در متون قانونی

در قانون موقتی اصول محاکمات حقوقی مصوب کمیسیون قوانین عدلیه مورخ ۱۹ ذی‌الحجه ۱۳۲۹ هجری قمری اعتراض به رای غیابی (ماده ۴۶۵) و استیناف (تجدیدنظرخواهی)، به‌عنوان طرق عادی اعتراض به آراء حقوقی پیش‌بینی نموده بود. هم‌چنین باب چهارم این قانون تحت عنوان "در وسایل فوق‌العاده برای اعتراض بر حکم" از ماده ۵۱۴ تا ۵۸۶ به ترتیب به اعتراض شخص ثالث بعد از صدور حکم - اعاده محاکمه (اعاده دادرسی) و تمیز احکام (فرجام‌خواهی) اختصاص یافته. در مواد ۵۸۳ تا ۵۸۶ قانون مزبور برای مدعی‌العموم دیوان تمیز به‌منظور نقض احکام خلاف قانون، حق درخواست تمیز پیش‌بینی گردیده بود.

در قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۱۸ نیز پس از بیان مقررات راجع به واخواهی و پژوهش طرق فوق‌العاده شکایت از احکام در باب پنجم این قانون از مواد ۵۲۱ الی ۶۱۰ به ترتیب به مباحث فرجام-اعتراض شخص ثالث و اعاده دادرسی اختصاص یافته است. در مواد ۵۷۹ تا ۵۸۱ این قانون یک طریق فرجام‌خواهی از ناحیه دادستان دیوان کشور برای حفظ قانون مقرر گردیده بود؛ به این معنا که در صورت صدور رای خلاف قانون وعدم فرجام‌خواهی طرفین با توجه به این که یکی از وظایف دیوان عالی کشور نظارت بر اجرای صحیح مقررات در محاکم بوده، دادستان دیوان اختیار فرجام‌خواهی داشته.

طرق عادی اعتراض اصولاً به روی عموم اصحاب دعوا باز است و لازم نیست به موجب حکم خاص، قانون تجویز شود. کسی که از طریق عادی شکایت می‌خواهد استفاده کند، مکلف نیست که استحقاق خود در استفاده از آن را اثبات کند، مگر طرف مقابل خلاف آن را ثابت نماید؛ لیکن طرق فوق‌العاده عکس آن است. اصولاً آن طرق باز نیست مگر به طور محدود با قیودی که در قانون پیش‌بینی شده است (متین دفتری، همان، ص ۵۹۵). در این قسمت برای آشنایی بیشتر با اراده قانون‌گذار در مورد اصل قطعیت یا قابلیت استماع اعتراض به آراء و حدود و ثغور این اعتراض سیر مقررات موضوعه پس از انقلاب را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

بند یکم- اعمال تجدیدنظرخواهی فوق‌العاده توسط مقامات قضایی متعدد

الف- قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۶۱/۶/۶ کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی: این قانون که در اوائل انقلاب تصویب گردید در ماده ۲۸۴ مقرر نمود "حکم دادگاه تنها در سه مورد قابل نقض و تجدیدنظر است: ۱- جایی که قاضی پرونده قطع پیدا کند که حکمش برخلاف موازین قانونی یا شرعی بوده است، ۲- جایی که قاضی دیگری قطع به اشتباه قانونی یا شرعی قاضی پرونده پیدا کند به نحوی که اگر به او تذکر داده شود متنبه گردد و متوجه اشتباه خود شود، ۳- جایی که ثابت شود قاضی پرونده صلاحیت رسیدگی و انشاء حکم را در موضوع پرونده نداشته است."

ب- قانون تشکیل دادگاه‌های حقوقی ۱ و ۲ مصوب ۱۳۶۴/۹/۳ مجلس شورای اسلامی: این قانون نیز که در اوائل انقلاب وضع و موجب انحلال دادگاه‌های صلح و عمومی حقوقی گردید، با

مبانی و نظریات فقهی فقهاء امامیه نزدیکی و سنخیت فراوانی داشته، به نحوی که با رویکرد قطعیت حکم قاضی وضع شد و برای طرفین دعوا حق تجدیدنظرخواهی پیش‌بینی نمود؛ بلکه به تبعیت از دیدگاه مشهور فقهاء براساس ماده ۱۲ از قانون مزبور، احکام و قرارهای دادگاه‌های حقوقی را صرفاً در این موارد قابل تجدیدنظر دانسته: الف- جایی که قاضی قطع پیدا کند که حکمش برخلاف موازین قانونی و یا شرعی بوده است، ب- جایی که قاضی دیگر به علت عدم توجه قاضی اول به قواعد و موازین ضروری و مسلم فقهی، قطع به مخالفت حکم او با موازین قانونی یا شرعی پیدا می‌کند، ج- جایی که ثابت شود قاضی در اصل صلاحیت قضاء و یا صلاحیت رسیدگی و انشاء حکم در موضوع پرونده نداشته است.

از توجه در مقررات این قانون به وضوح استنباط می‌گردد که اولاً مقنن نظر به قطعیت آراء محاکم حقوقی داشته، ثانیاً موارد قابل تجدیدنظر همان شقوق موردنظر مشهور فقهاء امامیه بوده، ثالثاً طرح این موارد به عنوان خلاف قانونی یا شرعی، مقید به مهلت زمان خاصی نبوده، کما این که این امر در رای وحدت رویه شماره ۵۱۰-۱۳۶۷/۳/۲۵ دیوان عالی کشور تصریح گردیده.

پ- قانون تعیین موارد تجدیدنظر احکام دادگاه‌ها و نحوه رسیدگی آن‌ها مصوب ۱۳۶۷/۷/۱۴ مجلس شورای اسلامی: قانون مزبور نیز کماکان متأثر از نظریات مشهور فقهی و با هدف قطعیت احکام قضات و رسیدگی یک مرحله‌ای وضع گردیده. حسب مدلول مواد ۶ الی ۸ این قانون جهات تجدیدنظر و نقض آراء دائر مدار اشتباه، خلاف قانونی یا شرعی احکام و عدم صلاحیت دادگاه یا قاضی مربوطه است که این امر با تقاضای محکوم‌علیه یا قائم‌مقام وی و یا اعلام قاضی رسیدگی‌کننده یا قضات ذی‌صلاح بدون وجود مهلت خاصی بوده. مراجع تجدیدنظر نیز دادگاه‌های حقوقی یک، کیفری یک، نظامی یک و دیوان عالی کشور بوده است.

ت- قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ و شعب دیوان عالی کشور مصوب ۱۳۶۸/۴/۲۰ کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی: در ماده ۳۱ این قانون مصادیق تجدیدنظر احکام و قرارهای دادگاه‌های کیفری و چگونگی رسیدگی به آن‌ها و مرجع تجدیدنظر آن را مطابق قانون تعیین موارد تجدیدنظر احکام دادگاه‌ها و نحوه رسیدگی به آن‌ها مصوب ۱۳۶۷ دانسته؛ لیکن در ماده ۳۵ آن برای رییس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور حق تجدیدنظرخواهی نسبت به آراء هر یک از محاکم اعم از حقوقی، کیفری، مدنی خاص، انقلاب و نظامی ولو این که در مقام تجدیدنظر

صادر شده باشد، وفق قانون تعیین موارد تجدیدنظر از احکام دادگاهها و نحوه رسیدگی آنها پیش‌بینی نموده است و کماکان این اعتراضات مقید به موعده خاصی نبوده.

ث- قانون تجدیدنظر آراء دادگاهها مصوب ۱۳۷۲/۵/۱۷ مجلس شورای اسلامی: مطابق ماده ۸ این قانون و به شیوه مقررات قبلی برگرفته از مبانی فقهی، در صورتی که قاضی صادرکننده متوجه اشتباه خود شود یا قاضی دیگری پی به اشتباه قاضی صادرکننده رای گردد، به نحوی که اگر به او تذکر دهد متنبه گردد یا با اثبات عدم صلاحیت قاضی صادرکننده رای، امکان نقض رای وجود دارد. مضافاً در ماده ۹ قانون مذکور به شیوه آیین دادرسی مدنی ۱۳۱۸ برخی از احکام و قرارها احصاء گردیده که حسب مواد ۱۱ و ۱۲ قانون مزبور، محکوم‌علیه یا نماینده وی می‌تواند ظرف مهلت بیست روز یا دو ماه (برای کسانی که خارج کشور می‌باشند) از این آراء، تجدیدنظرخواهی نمایند.

در ماده ۱۰ قانون مزبور نیز جهات تجدیدنظرخواهی (مشابه ماده ۳۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی کنونی) بیان شده است. این قانون برای نخستین بار پس از انقلاب و با تاسی از مقررات قبل از انقلاب به رسیدگی دو مرحله‌ای دعاوی رجوع نموده و علاوه بر این که تجدیدنظرخواهی اشخاص را به‌عنوان یکی از طرق عادی اعتراض در مهلت خاص تبیین نموده و با تکرار مصادیق اشتباه و عدم صلاحیت قاضی صادرکننده رای و اختیار دادستان کل کشور در تقاضای نقض حکم مخالف بین شرع یا قانون (موضوع ماده ۱۷ این قانون) که با تقاضای محکوم‌علیه در مهلت حداکثر یک‌ماه از تاریخ ابلاغ حکم بوده، شمول اعتراض به آراء محاکم را گسترش داده که نه‌تنها خلاف قاعده اعتبار امر محکوم‌بها بوده، بلکه با سیاست‌های تقنینی حاکم در اوایل انقلاب و اصول فقهی موردنظر (از حیث تأکید بر اصل قطعیت احکام) تعارض داشته.

ج- قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۴/۱۵ مجلس شورای اسلامی: این قانون با هدف رسیدگی و حل‌وفصل کلیه دعاوی و مراجعه مستقیم به قاضی و ایجاد مرجع قضایی واحد، وضع و موجب انحلال دادرسی عمومی و انقلاب گردید. در ماده ۱۸ این قانون که تکرار ماده ۸ قانون تجدیدنظر آراء دادگاههاست؛ جهات نقض بدون مهلت آراء دادگاه‌های عمومی و انقلاب را بیان نموده.

ماده ۲۵ این قانون نیز که تکرار ماده ۱۰ قانون پیشین (۳۴۸ قانون فعلی آیین دادرسی مدنی) است نیز دلالت بر توجه مقنن به حفظ تجدیدنظرخواهی به‌عنوان یکی از طرق عادی اعتراض برای

اشخاص با رعایت مهلت مقرر در ماده ۲۷ قانون مزبور است. در ماده ۳۱ این قانون نیز به اختیار دادستان کل کشور برای تقاضای نقض حکم مخالف بین با شرع یا قانون متعاقب تقاضای محکوم‌علیه در مهلت یک‌ماه از تاریخ ابلاغ حکم تصریح داشته و در ذیل آن به قطعیت آراء مشمول این ماده مگر در مورد ماده ۱۸ اشاره نموده. این توجه مقنن نیز حکایت از پای‌بندی به موارد منصوص شرعی تجدیدنظرخواهی از آراء دادگاه‌ها به‌عنوان یک طریق فوق‌العاده تجدیدنظرخواهی است که بدون مهلت خاص به دیگر طرق اعتراض برتری و حاکمیت ویژه داشته.

چ- قانون آیین دادرسی کیفری دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس: در ماده ۲۳۲ این قانون آراء کیفری قابل تجدیدنظر احصاء گردیده که کم و بیش مشابه موارد مذکور در قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب بوده، مضافاً مراجع تجدیدنظری نیز همان دادگاه‌های تجدیدنظر و دیوان عالی کشور است.

ماده ۲۳۵ قانون مربوطه نیز تکرار مقررات سابق در تعیین مصادیق آراء قابل نقض ناشی از اشتباه یا عدم صلاحیت قاضی است. لازم به ذکر است این طریق نقض رای کماکان فاقد مهلت خاص است. در مواد ۲۶۸ و ۲۶۹ قانون مزبور، اختیار دادستان کل کشور در تقاضای نقض رای قطعی خلاف شرع یا قانون با تقاضای محکوم‌علیه در مهلت یک‌ماه از تاریخ انقضاء مهلت تجدیدنظرخواهی یا قطعیت حکم از دیوان عالی کشور تکرار گردیده.

ح- قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ مجلس شورای اسلامی
مواد ۳۲۶ تا ۳۲۹ این قانون راجع به موارد نقض آراء دادگاه‌های عمومی و انقلاب به‌لحاظ اشتباه قاضی صادرکننده رای یا عدم صلاحیت اوست. در مواد ۴۱۱ و ۴۱۲ از قانون اشعاری به اعمال مصادیق سه‌گانه (خلاف شرعی) نسبت به احکام دادگاه‌های تجدیدنظر و دیوان عالی کشور تصریح داشته که دلالت بر تفوق و حفظ جایگاه خاص جهات شرعی تجدیدنظری در نگاه مقنن است. در مواد ۳۸۷ و ۳۸۸ قانون فوق، اختیار دادستان کل کشور در تقاضای رسیدگی فرجامی پس از درخواست ذینفع نسبت به آراء قابل فرجامی که رسیدگی فرجامی نشده یا قرار رد دادخواست فرجامی صادر شده باشد، در صورتی که مخالف بین با موازین شرع یا قانون باشد اشاره کرده است. آن‌گونه که

ملاحظه می‌گردد این اختیار از احکام غیرقابل فرجام‌خواهی و احکامی که رسیدگی فرجامی صورت گرفته منصرف می‌باشد.

خ- قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸

از نوآوری‌های این قانون نسخ صریح مقررات آیین دادرسی مدنی و کیفری دادگاه‌های عمومی و انقلاب راجع به موارد نقض ناشی از اشتباه قاضی یا عدم صلاحیت او می‌باشد. توضیحاً این که در ماده ۳۹ قانون اصلاحی به نسخ مواد ۲۳۵ و ۲۶۸ آیین دادرسی کیفری و مواد ۳۲۶-۴۱۱ و ۴۱۲ قانون آیین دادرسی مدنی تصریح شده. به این شکل جهات تجدیدنظرخواهی مورد تاکید مشهور فقهاء که در مقررات مختلف همواره تکرار می‌گردید، پس از بیست سال حذف و اختیار دادستان کل نیز در تقاضای نقض احکام کیفری مخالف شرع و قانون نیز سلب گردید.

بند دوم- اعمال تجدیدنظرخواهی فوق‌العاده توسط ریاست قوه قضاییه

الف- ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رییس قوه قضاییه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸

ماده مزبور مقرر می‌نماید "ریاست قوه قضاییه سمت قضایی است و هرگاه رییس قوه قضاییه ضمن بازرسی، رای دادگاهی را خلاف بین شرع تشخیص دهد آن را جهت رسیدگی به مرجع صالح ارجاع خواهد داد.

از این ماده می‌توان چنین استنباط کرد که با وضع این قانون و اعطاء سمت قضایی به‌عنوان عالی‌ترین مقام قضایی، اختیار تشخیص آراء خلاف بین شرعی بدون در نظر داشتن مهلت خاص داشته و علی‌الاصول مصادیق تکراری سه‌گانه آراء قابل نقض ماخوذ از منابع و فتاوی فقہی از مصادیق بارز آراء خلاف بین شرعی بوده، ایضاً این که تا قبل از تصویب این قانون اختیار تجدیدنظرخواهی فوق‌العاده (که در مهلت خاص با تقاضای محکوم‌علیه بود) با وضع قانون اخیر به نحو مطلق به رییس قوه قضاییه واگذار شد.

ب- قانون اصلاح ماده ۱۸ مصوب ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ مجلس شورای اسلامی

صدر این ماده تکرار ماده ۱۸ اصلاحی سابق بوده؛ لیکن مقنن با حذف خلاف بین قانونی مذکور در مقررات قبلی صرفاً به ضرورت وجود خلاف بین شرعی جهت تجدید دادرسی اشاره داشته و تشخیص رییس قوه قضاییه را به‌عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی، ملاک احراز اولیه این خلاف

دانسته^۱؛ لذا شکل رسیدگی جزء طرق فوق‌العاده محسوب گردیده و حسب تبصره ۵ آن رعایت مهلت یک ماهه اعتراض از تاریخ قطعیت، برای شروع رسیدگی لازم می‌باشد. تهیه‌کنندگان متن این قانون توجه نداشتند که اعاده دادرسی مخصوص "احکام" است و شامل "قرار" نمی‌گردد، در حالی که متن ماده ۱۸ از رای خلاف بین شرع نام برده (قدرت‌الله واحدی، ۱۳۸۶، ص ۲۵۸- عبدالله شمس، ۱۳۸۸، ص ۲۱۹). در این ماده به اعتبار جایگاه عالی قضایی و اجتهادی رییس قوه قضاییه، احراز خلاف بین شرعی آراء قطعی به وی واگذار شده، هرچند در مقام عمل علی‌رغم اعلام خلاف بین توسط رییس محترم قوه؛ لیکن مرجع رسیدگی‌کننده ممکن است به وجود چنین خلافتی معتقد نباشد و همان حکم اولیه را ابقاء نماید.

با توجه به این که در ذیل این ماده و قانون تفسیر ماده ۱۸ اصلاحی (مصوب ۱۳۸۷/۹/۱۰)، تشخیص رییس قوه قضاییه را به‌عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی محسوب می‌گردید؛ لذا در محاکم دیگر ضرورتی به صدور قرار قبولی اعاده دادرسی نبود. مضافاً چون اختیار رییس قوه قضاییه تکرار ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رییس قوه قضاییه (۱۳۸۷/۱۲/۸) بود؛ لذا قانون مقدم نسخ صریح گردید.

در تبصره ۱ این ماده واحده مقرر شده: مراد از خلاف بین شرع، مغایرت رای صادره با مسلمات فقه است و در موارد اختلاف نظر بین فقهاء ملاک عمل، نظر ولی فقیه و یا مشهور فقهاء خواهد بود. حال این که عبارات "مسلمات فقه" و "مشهور فقهاء" محاکم را با مشکلات عدیده مواجه خواهد کرد؛ چراکه منبع فقهی که متضمن مسلمات فقهی باشد وجود ندارد و مشهور فقهاء نیز معلوم نمی‌باشد منظور چه فقهای هستند. (قدرت‌الله واحدی، همان، ص ۲۵۹)

پ- ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲/۱۲/۴

در این ماده پیش‌بینی گردیده اگر رییس قوه قضاییه رای قطعی صادره از هر یک از مراجع قضایی را خلاف شرع بین تشخیص دهد، با تجویز اعاده دادرسی پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال نموده تا در شعب خاصی مورد رسیدگی شکلی و ماهوی قرار گرفته و در صورت نقض رای مقتضی صادر

۱- آیین‌نامه اجرایی اولیه این قانون در تاریخ ۱۳۸۵/۱۱/۲۵ در ۲۳ ماده توسط آیه‌الله هاشمی شاهرودی تصویب، آن‌گاه در تاریخ ۱۳۸۸/۷/۲۹ با آیین‌نامه ۵ ماده‌ای آیه‌الله املی لاریجانی ملغی گردید.

گردد. این آراء اعم از احکام و قرارهای قطعی دیوان عالی کشور، سازمان قضایی نیروهای مسلح، دادگاه‌های تجدیدنظر و بدوی، دادرها و شوراها حل اختلاف و دستورهای موقت دادگاه‌هاست.

از تعمق در مفاد ماده ۴۷۷ و تبصره‌های آن می‌توان موارد ذیل را استنباط کرد:

۱. این ماده در سلسله مقررات سابق در باب رسیدگی به آراء قطعی واجد خلاف بین شرعی و قانونی و موارد سه‌گانه جهات تجدیدنظر و نقض آراء از منظر شرع و فقه بوده که با وصف حذف خلاف بین قانونی؛ لیکن در عمل موجب تغییر خاصی مثل محدودیت در جهات تجدید دادرسی نخواهد شد. باید توجه داشت صرف ادعای وجود یکی از جهات اعاده دادرسی دادگاه را مکلف نمی‌نماید که درخواست اعاده دادرسی را بپذیرد، بلکه باید دلیل تحقق جهت اعاده دادرسی عندالافتضاء پیوست دادخواست اعاده دادرسی باشد. (عبدالله شمس، همان، ۲۱۲)

۲. در جامع مقررات پیش گفته رای واجد اشکال به‌عنوان "خلاف بین شرعی" اطلاق می‌گردید؛ ولی در این ماده و تبصره‌های ذیل آن آراء واجد اشکال را تحت عنوان "خلاف شرع بین" نام نهاده. در ماده ۲۹۳ نیز به اختیار دادستان کل کشور در اعلام احکام خلاف شرع بین و یا قانون تصریح داشته. آیا اصطلاح خلاف شرع بین با بین شرعی متفاوت است؟ در خلاف بین شرعی وصف بین در مفهوم آشکار برای نوع خلاف استعمال گردیده؛ به این معنا که ایراد یا اشکال و یا اشتباه موجود در حکم با مسلمات فقهی تعارض آشکار داشته باشد. به‌عبارتی بین علماء و مجتهدین، یک امر مسلم با اجماعی بوده که قاضی خلاف آن، حکم صادر نموده؛ ولی اگر در موضوعی اختلاف عقیده باشد و نتوان دیدگاه غالبی پیدا کرد و رای دادگاه هم در راستای یکی از این نظریات باشد، در این فرض نمی‌توان به‌لحاظ تعارض با دیگر نظریات، آن را خلاف بین شرع تلقی کرد. در ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری مقنن بیان نموده "در صورتی که رییس قوه قضاییه رای قطعی صادره از هر یک از مراجع قضایی را خلاف شرع بین تشخیص دهد، با تجویز اعاده دادرسی پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال..." در این ماده و تبصره‌های آن پنج بار از واژه "خلاف شرع بین" استفاده شده است، برخلاف مقررات سابق که از اصطلاح خلاف بین شرع استعمال می‌نمود؛ در خلاف شرع بین وصف بین به موصوف شرع اتصاف یافته و نسبت به خلاف بین شرع که بین وصف خلاف بوده از عموم و اطلاق برخوردار است؛ می‌تواند هر مصداق خلافی را اعم از ضدیت احکام محاکم با مسلمات فقهی و غیر مسلمات شامل گردد. مثلاً قاعده لا ضرر یا نفی عسر و حرج از مسلمات فقهی است که نقض

آن خلاف بین شرعی است؛ ولی شهادت یک نفر (حجیت خبر واحد) محل بحث و مناقشه است، باید در فرض خلاف شرع بین این مورد نیز مطمئن نظر قرار گیرد که موجب ثبوت و سردرگمی است. سوالی که در این مقوله مطرح می‌گردد این است که آیا آراء مراجع قضایی صرفاً از منظر شرعی مورد تمییزی قرار می‌گیرند یا ایرادات قانونی نیز مطمئن نظر است؟ در مقررات سابق، خلاف بین قانونی نیز تصریح شده بود؛ لیکن اکنون فقط خلاف شرع بین ذکر شده. در مقام عمل هیات‌های رسیدگی‌کننده مقدماتی به پرونده‌های ماده ۱۸ (سابق) و ۴۷۷ فعلی در حوزه نظارت قضایی ویژه استان‌ها و معاونت قضایی قوه قضاییه، در صورتی که رای صادره را خلاف مقررات موجد حق تشخیص دهند، مثلاً در دعوی مطروحه به حق مالکیت و توابع آن توجهی نشده یا مستندات راجع به تقصیر یکی از طرفین و ورود خسارت مغفول مانده، جهت تجدید دادرسی و احقاق حق در قالب ماده ۴۷۷ از موضع مغایرت حکم با اصول و قواعد شرعی مثل "اصل تسلیط" و "قاعده لا ضرر" به تبیین موضوع و مغایرت رای صادره با موازین شرعی پرداخته می‌شود.

سوال دیگر این است که اگر رای موافق قانون حاکم ولی به گونه‌ای خلاف شرع بین باشد چه؟ مطابق صدر اصل ۱۶۷ قانون اساسی، قضات باید حکم دعاوی را بدو از منبع قانون استنباط و استخراج نمایند و رجوع به منابع شرعی منوط به سکوت، نقص، اجمال، تعارض یا نقص حکم قانون است. در ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی نیز همین حکم تکرار گردیده است. با این اوصاف اگر رای موافق قانون و مخالف شرع باشد نوعی تعارض ایجاد می‌شود. در جایی حکم قانون مقدم است، در جایی حکم شرع؛ می‌توان چنین پاسخ گفت که برابر اصل ۴ قانون اساسی در انطباق قوانین با موازین اسلام اگر حکمی موافق مقررات صادر گردد لا محاله منطبق با موازین شرعی نیز می‌باشد؛ چراکه میان این دو رابطه تساوی حاکم است، به‌علاوه ماده ۴۷۷ در انطباق احکام قطعی با موازین شرعی نیز حکم مقنن است؛ لذا پارادوکسی نیست.

این اشکال نیز مطرح گردیده که فهم تطبیق حکم دادگاه با مبانی شرعی صرفاً از عهده قاضی مجتهد برمی‌آید؛ اما در سیستم قضاء که عمده متصدیان، قضات ماذون هستند، اگر قایل به چنین نظری باشیم که امکان رسیدگی و فصل خصومت نخواهد بود. کما این که مقنن در تبصره ماده ۳ مفهوماً قاضی مجتهد را ملزم به رسیدگی مطابق مقررات دانسته و قضات رسیدگی‌کننده به این قسم دعاوی، عملاً پس از حصول علم در تضاد رای صادره با مقررات قانونی این اشکال را در قالب

آیات الاحکام یا قواعد فقهی مطرح می‌نمایند، مثلاً نقض مقررات شکلی مربوط به صلاحیت محکمه یا عدم تشکیل جلسه و تناظر در دادرسی، نحوه بررسی ادله اثبات دعوی و عدم توجه به مقررات ماهوی موجد حق را تماماً از منظر منابع معتبر فقهی یا فتاوی مرتبیطی چون فسق حاکم یا شاهد، عدم رعایت قاعده بینه، لا ضرر، تسلیط، عسر و حرج و... بیان می‌کنند و نهایتاً رییس محترم قوه قضاییه نیز در این راستا اظهار عقیده می‌نماید.

۳. موارد سه‌گانه نقض آراء از منظر شرعی و خلاف بین شرع یا قانون که قبلاً به‌عنوان تجدیدنظرخواهی فوق‌العاده مطرح بود، اکنون در قالب اعاده دادرسی جای گرفته. هرچند جهات هفت‌گانه اعاده دادرسی دعاوی حقوقی مندرج در ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی و ۴۷۴ آیین دادرسی کیفری معین شده؛ لیکن تشخیص رییس قوه قضاییه هم به‌عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی حقوقی و کیفری و در فصل چهارم آیین دادرسی کیفری تبیین گردیده.

۴. مطابق تبصره‌های ۱ و ۲ ماده ۴۷۷ ادعای خلاف شرع بین در آراء صادره از مراجع قضایی مختلف اعم از دیوان عالی کشور، سازمان قضایی نیروهای مسلح، دادگاه‌های تجدید نظر، دادگاه‌های عمومی (حقوقی - کیفری ۱ و ۲ - دادگاه اطفال و نوجوانان - خانواده)، دادسراها و شوراهای حل اختلاف است. نه تنها احکام و قرارها بلکه حتی دستورهای موقت نیز شامل این ماده است. ادعای وجود خلاف شرع بین نیز مقید به مهلت خاصی نبوده و با گذشت سالیان طولانی از صدور رای قطعی قابل طرح است. ایضاً حد و غایتی هم به‌عنوان ملاک و معیار "خلاف شرع بین" وجود ندارد. حتی مبنایی برای تفکیک یا تمیز دعاوی حقوقی مهم و با نصاب بیشتر از دیگر دعاوی یا محکومیت‌های کیفری شدید از دیگر محکومیت‌ها لحاظ نشده. با این اوصاف آیا امیدی به قطعیت آراء مراجع قضایی هست؟ به نظر ایراد اساسی تزلزل آراء قطعی و بی‌اعتباری قاعده اعتبار امر قضاوت شده کماکان باقی است.

قانون‌گذار که قریب سه دهه موارد سه‌گانه نقض احکام را در قوانین مختلف تکرار نمود تا این‌که به یک‌باره طی ماده ۳۹ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، با هدف اعتباربخشی به آراء قطعی آن را منسوخ نمود؛ گو این‌که مبانی فقهی و شرعی در این خصوص به یک‌باره دگرگون شد؛ اما به‌طریق دیگر از جمله وضع ماده ۱۸ اصلاحی سابق یا ماده ۴۷۷ فعلی، همان روش و منش سابق را می‌پیماید، بلکه با گستردگی دامنه شمول ماده ۴۷۷ و عدم لحاظ مدت

معقولی برای تقدیم اعتراض و اطلاق مفهوم خلاف شرع بین، زمینه عدم استحکام و قطعیت آراء و تداوم اختلافات اشخاص با طرح مستمر یک موضوع فراهم نموده. این امر دارای تبعات منفی اجتماعی و سازمانی از قبیل تحمیل هزینه‌های گزاف به طرفین دعاوی و دولت، کثرت پرونده‌ها، اتلاف وقت کارکنان دستگاه قضایی و اصحاب دعوا، بی‌اعتمادی داخلی و بین‌المللی به مقررات و سیستم قضایی کشور می‌گردد.

باید عنوان داشت که پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در راستای تفکر انطباق مقررات با موازین شرعی، عقیده قطعی بودن حکم قاضی در بین مراجع و فقهای شورای نگهبان حاکم بود، سپس آراء قابل نقض (موارد ثلاثه نقض رای از منظر قاطبه فقهاء)، آن‌گاه آراء قابل اعتراض (برگرفته از مقررات آیین دادرسی مدنی ۱۳۱۸) شکل گرفت؛ این طرق دوگانه اعتراض، قریب دو دهه به موازات هم، باعث اعتراضات مکرر به یک حکم می‌شد. در مواردی هم (اختیار دادستان کل و رییس دیوان عالی کشور) یک نهاد اعتراضی جدید اضافه می‌گردید که اکنون موارد نقض رای و اختیارات دادستان کل یا رییس دیوان در قالب ماده ۴۷۷ باقی مانده و به رییس قوه منتقل شده. مقننی که بدوا بر قطعیت آراء و رسیدگی یک مرحله‌ای نظر داشت، اکنون رسیدگی چند مرحله‌ای حاکم نموده و به یک نوع افراط و تفریط مبتلا گردیده که آثار زیان‌بار آن گریبانگیر نظام حقوقی و جامعه شده.

۵- در قانون اصول محاکمات حقوقی و آیین دادرسی مدنی ۱۳۱۸ و آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی ۱۳۷۹، اصل رسیدگی دو مرحله‌ای و طرق عادی و فوق‌العاده اعتراض به آراء محاکم پیش‌بینی گردیده و مقررات مزبور با مبانی شرعی مغایرتی نداشته که بخواهیم برای مشروعیت بخشی به آن به موازات اصول رسیدگی تجدیدنظری، یک طریق اضافی تحت عنوان اعاده دادرسی فوق‌العاده ابداع کنیم. جهات عمده تجدید دادرسی از منظر شرعی قصور یا تقصیر حاکم در اجتهاد و رسیدگی به ادله طرفین و عدم صلاحیت حاکم یا شهود بوده که این موارد در قالب جهات تجدیدنظرخواهی در مواد ۳۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی و ۴۳۴ آیین دادرسی کیفری به‌عنوان آخرین اراده مقنن و در راستای برخی از قوانین سابق بیان شده. مگر غیر از این است که دادگاه علاوه بر جهات مصرح در دادخواست تجدیدنظرخواهی، وفق تبصره‌های مواد اشعاری به جهات غیر اعلامی موثر در حکم نیز رسیدگی کرده و در صورت وارد تشخیص دادن آن‌ها، نسبت به نقض رای معترض‌عنه و صدور رای جدید یا اصلاح رای محکمه بدوی اقدام می‌نماید، مضافاً

مطابق بندهای "ج" و "ب" از مواد فوق، صرف ادعاء خلاف قانون یا شرع بودن رای صادره جهت ورود و رسیدگی مجدد دادگاه عالی کفایت می‌نماید که این جهات اعتراض برخاسته از دیدگاه‌های فقهاء عظام (به‌ویژه موارد سه‌گانه نقض رای موردنظر فقهاء) است، چراکه در مقررات قبل از انقلاب، مسبوق به سابقه نیست؛ ولی در مقررات پس از انقلاب به کرات تکرار شده، حال که نظریات فقهاء در این مقررات لحاظ شده و دادگاه عالی، چه در قالب تجدیدنظر و چه در قالب فرجام خواهی و اعاده دادرسی به این موارد خلاف بین شرعی رسیدگی کرده که با صدور رای قطعی، همان اعتبار حکم حاکم موردنظر فقهاء یا اعتبار امر قضاوت شده و فراغ دادرسی شامل آن گردیده و در واقع ابزارهای راستی آزمایی برای کلیه آراء به‌نحو یکسان طی شده، این اختیار اضافی نقض رای به‌وسیله مقامات پیش‌بینی شده پس از انقلاب که به رییس قوه قضاییه منتهی شده چه محملی دارد؟ توجیه فقهی و حقوقی آن چیست؟

۶- اعاده دادرسی مدنی از طرق فوق‌العاده اعتراض به احکام و منوط به وجود یکی از جهات هفت‌گانه مقرر در ماده ۴۲۶ قانون اخیر است، حال این اختیار رییس قوه، یک طریق فوق‌العاده است. گستردگی آن نسبت به کلیه آراء (اعم از احکام و قرارها بدون حد نصاب خاص) مراجع قضایی و حتی دستورات موقت بدون مهلت خاصی تیشه به ریشه قاعده اعتبار امر قضاوت شده زده است. بنیان این حکم احترام به عدالت است؛ ولی بی‌گمان با نظم مخالف است. امکان تجدیدنظرهای مکرر صلح اجتماعی را به خطر می‌اندازد و رتبه سوءاستفاده‌ها را باز می‌کند و موانع اجرای عدالت را قوت می‌بخشد؛ ولی احتمال حق‌گزاری و دادگری در آن ناچیز است، زیرا نه‌تنها امری که یک یا دو بار رسیدگی شده است احتمال اصابت آن به واقع غلبه دارد، هیچ تضمینی وجود ندارد که در تجدیدنظر حکم درستی به غلط تبدیل نشود. (کاتوزیان، ناصر، اعتبار امر قضاوت شده، ۳۵۲)

۷- رییس قوه قضاییه یک مقام مدیریتی بوده و آراء قطعی که پس از طی فرآیندهای متعدد دادرسی و صرف مدت زمان طولانی صادر شده، اکنون به یک‌باره با تقاضای محکوم‌علیه و بدون رعایت اصل تناظر دادرسی و استماع دفاعیات طرف مقابل، آن را خلاف شرع اعلام نماید امری غیر اصولی است. مطابق اصل ۱۵۹ قانون اساسی مرجع رسمی تظلمات و شکایات دادگستری است و رییس قوه دادگستری محسوب نمی‌شود. اگر به این تصور که احیاناً در رای قطعی صادره موردی از خلاف باشد، اولاً این احتمال برخلاف اماره اعتبار و صحت احکام است، ثانیاً این احتمال در تشخیص

رییس محترم قوه و آراء مراجع بعدی (بعد از نظر رییس قوه) نیز وجود داشته و نهایتاً حد یقینی برای این اعتراضات باقی نمی‌ماند.

۸- فرآیند رسیدگی دیوان عالی کشور نیز عجیب است؛ دیوان عالی به‌عنوان عالی‌ترین مرجع قضایی که وظیفه نظارت بر حسن اجراء قوانین و رسیدگی شکلی فرجام‌خواهی داشته، در این مقررہ در حد دادرسی عمومی و شورای حل اختلاف تنزل یافته که باید به آراء کلیه مراجع رسیدگی ماهوی بنماید. این امر از حوصله قضات آن خارج و بدون شک فرجام شعب تشخیص دیوان^۱ در این خصوص تکرار خواهد گردید.

نتیجه

مداقه در قوانین و مقررات پس از انقلاب در باب قطعیت یا قابل اعتراض بودن آراء و طرق مختلف اعتراض به نبود سیاست منسجم و اصولی مقنن منتج می‌شود. در دهه اول با تکیه بر اصل قطعیت آراء راه تجدیدنظرخواهی طرفین دعوا به یک‌باره مسدود شد و در عوض نقض آراء در قالب مصادیق سه‌گانه خلاف شرعی وضع و جایگزین شد. آن‌گاه دوباره به سمت مقررات آیین دادرسی مدنی در خصوص نحوه تفکیک آراء قطعی از قابل تجدیدنظر گرایش پیدا کرد. البته موارد سه‌گانه نقض رای شرعی را نیز به موازات تجدیدنظرخواهی حفظ کرد. متعاقباً احراز خلاف بین شرعی و قانونی توسط مقامات خاص نیز به موارد تجدید رسیدگی افزوده شده، یعنی مقنن از یک دیدگاه تفریط اصل قطعیت به افراط عدم قطعیت آراء رسیده است. ماده ۴۷۷ هم میراث این ابداعات مضر است. انگیزه مقنن از این ابتکارات، مشروعیت بخشی به مقررات اعتراض به آراء مراجع قضایی است، حال این که طرق عادی و فوق‌العاده مقرر در قانون اصول محاکمات حقوقی و آیین دادرسی مدنی هیچ مابینتی با مبانی شرعی ندارد. وضع این اختیارات برای اعلام نقض احکام قطعی توسط مقامات خاص موجب سوءاستفاده و تبعیض ناروا در احقاق حق می‌گردد. نظم دادرسی مختل شده برای کشف یک اشتباه احتمالی بعد از طی مراحل مختلف دادرسی، یک بازرسی مجدد اضافی با مدت نامعلوم باید صورت گیرد. بالاخره زمان دستیابی به رای قطعی غیرقابل پیش‌بینی است، بلکه رسیدن به فرجام برای

۱- موضوع تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸

اصحاب دعوا یک آرزو می‌شود. در بعد بین‌المللی هم برای آراء قطعی مراجع قضایی ایرانی اعتباری نخواهد بود، چراکه هر موقع احتمال نقض آن می‌باشد. تبعات چنین مقرره‌ای تزلزل امنیت قضایی در یک نظام حقوقی است. اقتضاء داشته مقنن با برچیدن چنین مقرراتی با توسعه اختیارات دیوان عالی کشور در امر فرجام‌خواهی در دعاوی حقوقی نقش انفعالی فعلی این مرجع عالی قضایی را بهبود بخشیده و با روزآمد نمودن جهات اعاده دادرسی حقوقی، نواقص احتمالی رسیدگی کامل و متقن به ادله و نتیجتاً اجرای عدالت دادرسی را مرتفع نماید.

منابع فارسی

- شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ پنجم، تهران، انتشارات دراک، ۱۳۸۸.
- کاتوزیان، ناصر، اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی، چاپ پنجم، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۶.
- متین دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۹۴.
- واحدی، قدرت‌الله، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ چهارم، تهران، بنیاد حقوقی میزان، ۱۳۸۶.
- مهرپور، حسین، مقاله تجدیدنظر در حکم دادگاه و موعد آن از نظر فقه امامیه و حقوق موضوعه، مجله کانون وکلاء، بهار و تابستان ۶۹، شماره ۱۵۰ و ۱۵۱.

منابع عربی

- آشتیانی، میرزا محمد حسن، چاپ دوم، قم، انتشارات دارالهجره، ۱۴۰۴ ه. ق.
- انصاری، شیخ مرتضی، کتاب القضاء و الشهادات، ۱۲۸۱ ه. ق.
- حلّی، حسن بن یوسف (علامه حلّی)، تحریر الاحکام، چاپ اول، مشهد، موسسه آل‌البیت.
- حلّی، حسن بن یوسف، قواعد الاحکام، چاپ اول، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۳.
- حلّی، محمد بن حسن بن یوسف (ابن علامه)، ایضاح الفوائد، جلد ۳ و ۴، چاپ اول، قم، موسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۷ ه. ق.
- خمینی، سید روح‌الله، مباحث حقوقی تحریر الوسیله، چاپ اول، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۹۰.
- رشتی، میرزا حبیب‌الله، کتاب القضاء، قم، مطبعه الخیام، دارالقرآن کریم، ۱۴۰۱ ه. ق.
- صدوق، علی بن حسین، من لا یحضره الفقیه، جلد ۳، چاپ دوم، قم، جماعه المدرسین فی الحوزه، ۱۴۰۴ ه. ق.
- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، تکمله العروه الوثقی، جلد ۲، تهران، چاپ‌خانه حیدری، ۱۳۷۸ ه. ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، جلد اول و هفتم، چاپ سوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ه. ق.
- عاملی جبعی، علی (شهید ثانی)، مسالک الافهام، موسسه المعارف الاسلامیه.

مقاله ۵. تجدیدنظرخواهی فوق‌العاده از آراء مدنی ۱۲۵

- مکی عاملی، محمد (شهید اول)، الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه، جلد دوم، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ه. ق. - مکی عاملی، محمد (شهید اول)، لمعه دمشقیه، ترجمه علی شیروانی، جلد اول، چاپ ششم، قم، انتشارات دارالفکر، ۱۳۷۶ ه. ش.

- موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم، فقه القضاء، جلد دوم، قم، جامعه المفید، ۱۳۸۱ ه. ش.

- موسوی گلپایگانی، سید محمدرضا، کتاب القضاء، جلد ۱، قم، مطبعه الخيام، ۱۴۰۱ ه.

- نجفی، شیخ محمد حسن، جواهر الکلام، جلد ۴۰، چاپ هفتم، بیروت، لبنان، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱ م.

